**مدت: 35 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بنا شد بحث در سند روایت مورد استدلال یعنی حدیث رفع باشد. این حدیث شریف که مشتمل بر محل استدلال یعنی ما لایعلمون یا مساوق و معادل این جمله باشد مجموعاً در 9 منبع و مصدر از مصادر ؟؟؟ این‌ها نقل شده. مصادر اولی.

1. کافی شریف، 2. توحید صدوق، 3. خصال صدوق، 4. من لایحضره الفقیه، 5. فقه الرضا؛ فقه منسوب به حضرت رضا سلام الله علیه، 6. نوادر؛ حالا نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید اهوازی، 7. اختصاص، 8. تحف العقول؛ که تحف العقول صفحه 35، حالا این چاپ نجف که ما داریم. 9. دعائم الاسلام.

که در جامع احادیث شیعه در باب 52؛ باب ما رُفع عن امة النبی(ص) همه این موارد جز تحف‌العقول نقل شده. تحف‌العقول از قلم افتاده در جامع احادیث شیعه ظاهراً.

خب به حسب تاریخی اگر ما می‌خواهیم این منابع را توجه کنیم خب شاید فقه الرضا مقدم بر همه باشد. حالا اگر فقه الرضا مال حضرت رضا سلام الله علیه باشد که روشن است و به طور اطمینان مال ایشان نیست، مال شلمقانی است و این همان کتاب التکلیف شلمقانی است. بنابراین باز از کتب زمان ائمه علیهم السلام می‌شود. شلمقانی معاصر بوده با امام عسگری سلام الله علیه. و اگر هم مال والد صدوق باشد که بعضی‌ها احتمال دادند که خیلی بعید است باز خب کتاب اقدمی است از بقیه شاید. یعنی دیگه اقدم نمی‌شود، آن وقت نوادر احمد بن محمد بن عیسی مقدم می‌شود. و بعد هم نوادر احمد بن محمد بن عیسی، آن وقت بعدش کافی و توحید صدوق و خصال و این‌ها. منتها چون آن کتاب‌ها، کتاب‌های قطعی و مسلّمی به آن شکل نیست از این جهت ما از کافی شروع می‌کنیم برای بحث.

خب یکی یکی این منابع را باید مورد بررسی قرار بدهیم و ببینیم آیا به حسب هر منبعی این روایت حجت هست یا حجت نیست. اگر در بعضی حجت شد خب کفانا دیگه.

اما کافی، کافی شریف....

سؤال: ؟؟؟

جواب: این نوارد موجوده بأیدینا حالا ان شاء الله وقتی که به آن رسیدیم یک عرائضی می‌کنیم.

اما کافی شریف سندش این جوری است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ الطِّيَرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ.»

که کلمه «رفع» هم ندارد. «وُضع عن امتی» که وقتی وضع با «عن» متعدی بشود همان معنای رفع را می‌دهد.

خب این جا حسین بن محمد این از مشایخ کلینی است که فراوان از او حدیث نقل کرده. به حسب بعضی آمارهایی که داده شده 859 مورد کلینی از ایشان نقل حدیث کرده. ایشان همان «حسین بن محمد بن عامر» هست که این عنوان با عنوان «حسین بن محمد بن عمران بن ابی البکر الاشعری القمی» عنوان واحدی است. یعنی عامر اسم دیگرش عمران است فلذا گاهی گفته می‌شود حسین بن محمد بن عامر،‌ گاهی گفته می‌شود حسین بن محمد بن عمران.

از ناحیه ایشان مشکلی در سند نیست چون و استقح النجاشی قدس سره و وقع فی بعض اسناد تفسیر علی ابن ابراهیم و کامل الزیارات. حالا مهم همان توثیق نجاشی است. آن دو تا را هم اگر کسی معتبر بداند خب تقیید می‌شود. بلکه روی مذهب کسی که می‌گوید ما بیّنه لازم داریم مثل صاحب معالم و صاحب مدارک خب بینّه درست می‌شود.

بنابراین از ناحیه حسین بن محمد اشکالی نیست. اشکال در ناحیه راوی بعد و ارسالی است که در سند هست.

راوی بعد «محمد بن احمد بن النهدی» است. این محمد بن احمد بن النهدی که عنوان صحیحش این هست «محمد بن احمد بن خاقان النهدی ابو جعفرٍ القلانسی المعروف بحَمدان» ایشان مطالبی که راجع به ایشان هست مختلف است فلذا اقوال بزرگان هم در باره ایشان مختلف شده. بعضی‌ها گفتند ثقةٌ، بعضی‌ها گفتند ضعیفٌ، بعضی‌ها هم گفتند متوقفٌ فیه. ما متوقف در مورد ایشان هستیم. نجاشی قدس سره فرموده «کوفیٌ مضطرب» این کلام نجاشی است «کوفیٌ مضطربٌ». کشی می‌فرماید که: «قَالَ أَبُو عَمْرٍو: سَأَلْتُ أَبَا النَّضْرِ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْعُودٍ، عَنْ جَمِيعِ هَؤُلَاءِ» یک عده‌ای را نام می‌برد تا این که می‌رسد به این، می‌گوید: «وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ النَّهْدِيُّ: وَ هُوَ حَمْدَانُ الْقَلَانِسِيُّ كُوفِيٌّ فَقِيهٌ ثِقَةٌ خَيِّرٌ» چهار صفت محمد بن مسعود راجع به ایشان می‌گوید. «کوفیٌ فقیهٌ ثقةٌ خیّرٌ» که این عبارت ایشان هم دلالت بر وثاقت می‌کند، هم دلالت می‌کند بر این که فقیه است، هم دلالت می‌کند بر یک صفت بارزی در او که خیّر است. حالا «خیّرٌ» تشدید گذاشتند، ممکن است «خیرٌ» هم باشد.

«و قال ابن الغضائری محمد بن احمد بن خاقان النهدی ابو جعفرٍ القلانسی الملقب حمدان کوفیٌ ضعیفٌ یروی عن الضعفاء»

پس ابن غضائری تضعیف کرده گفته ضعیفٌ. یک چیز دیگری هم که دارد این که «یروی عن الضعفاء» این هم توی این جا یک مشکلی ایجاد کرده چون دارد «یرفعه» ما احتمال می‌دهیم آن‌هایی را هم که نام نبرده و مرسل گذاشته همان ضعفاء باشند. حالا اگر راجع به کسی می‌گفتند نه، این از ثقات نقل می‌کند یا لااقل حرفی در باره او نزده بودند که از ضعفاء نقل می‌کند بهتر بود. این گفتند از ضعفاء نقل می‌کند بنابراین آن‌هایی را که نام نبرده ممکن است از ضعفاء باشند.

سؤال: آن راوی اول را تضعیف نمی‌کنیم چون او هم ... بالاخره این تضعیف بشود پس آن هم روایت از ضعفاء کرده.

جواب: نه نقل از ضعیف که ضعف نمی‌آورد. کثرت نقل حالا ممکن است ولی گاهی از ضعیف نقل می‌کند که اشکالی ندارد که.

سؤال: پس یعنی چی این جا می‌گوید روایت از ضعفاء کرده؟

جواب: یعنی این دیدنش، رسمش این است. یعنی نه گاه گاهی. این جوری است.

سؤال: ؟؟؟ قدماء ظاهراً.

جواب: چی را؟

سؤال: خود روایت عن الضعفاء را....

جواب: نه، عن الضعفاء کثیراً. نه یک جا، دو جا، گاهی. یا برای استشهاد و تأیید.

خب این هم عبارت ایشان.

مطلب دیگری که راجع به ایشان هست که بعداً‌ خواهیم گفت مطلب دیگری است از کشی که ایشان هم ایشان را جزو اصحاب اجماع شمرده. از کشی نقل شده، ابن داوود از کشی نقل می‌کند که جزو اصحاب اجماع است. خب پس این جا هم ما توثیق داریم از نجاشی، و تضعیف داریم از ابن غضائری، یک کلمه مضطربٌ هم از نجاشی داریم.

خب علامه قدس سره به خاطر همین دو حرف فرموده که من توقف می‌کنم در این آقا. علامه قدس سره در خلاصه، صفحه 153، رقم 73:

«قال الكشي: قال النضر إنه كوفيٌ ثقةٌ خيّرٌ» آن فقیهٌ را ایشان نقل نکرده از کشی. «و قال النجاشی إنّه مضطربٌ و قال و قال ابن الغضائري إنه كوفيٌ ضعيفٌ يروي عن الضعفاء و عندی توقفٌ فی روایته لقول هذاین الشیخین فیه» هذاین الشیخین یعنی نجاشی و ابن غضائری. چون نجاشی گفت مضطربٌ، ابن غضائری گفت ضعیفٌ، ایشان فرموده که من توقف می‌کنم در روایت ایشان لقول هذاین الشیخین فیه. این جا فرموده توقف می‌کنم.

در خلاصه، صفحه 189، رقم 25 فرموده:

«روی روایةً فیه حمدان بن احمد بن القلانسی» که همین آقا باشد «قال و حمدان ضعیفٌ» آن جا صریحاً گفته ضعیفٌ. این جا توقف، آن جا فرموده ضعیفٌ.

خب محقق خویی قدس سره فرموده است که ما نأخذ بتوثیق ابن مسعود که کشی نقل کرد. و لایعارضه، نه تضعیفش ابن غضائری و نه کلام نجاشی. اما تضعیف ابن غضائری، به خاطر این که این کتاب منسوب به ایشان ثابت نیست که این کتاب همان کتاب است. این مطلب ثابتی نیست و سندی ما به این کتاب نداریم، خودمان که نداریم، کسی دیگر هم ندارد. حتی علامه که از این کتاب نقل می‌کند سندی ندارد. ابن داود که نقل می‌کند سند ندارند این‌ها. حتی علامه در اجازه کبیره‌اش به ابن زهره که کتاب‌های فراوان ادبی، فقهی، روایی، تفسیری و مختلف، این‌ها را نام برده، سندهایش را به آن‌ها ذکر کرده اصلاً سندی برای خودش به رجال ابن غضائری ذکر نکرده. بنابراین ثابت نیست این کتاب که موجود است و این بزرگان هم از آن نقل می‌کنند از ابن غضائری باشد. به خصوص که بعضی نقل کردند، شاید شیخ طوسی هم نقل فرموده که اصلاً آن کتاب ابن غضائری از بین رفته و بعضی ورثه‌اش مثلاً چه کردند، یا از بین رفته. بنابراین تضعیفات ابن غضائری که در این کتاب موجود است مثل توثیقاتی که می‌کند چون کتاب ثابت نیست لا اعتبار به و لا قیمة له. بنابراین از این خیال‌مان راحت است.

و اما آن «مضطربٌ» که جناب نجاشی فرمود آن را هم ایشان جواب می‌دهد که «مضطربٌ» معنایش این نیست که قاطی می‌کند، اضطراب دارد حرف‌هایش، آدم نمی‌فهمد چی می‌خواهد بگوید. اگر این بود منافات با وثاقت داشت. مثلاً یک کسی حرف‌ها را که نقل می‌کند یک دفعه این جوری نقل می‌کند، یک دفعه آن جوری نقل می‌کند خب این معلوم می‌شود ضبط درستی ندارد، گَل و قاطی می‌کند، فراموش می‌کند، جابجا می‌کند. اگر مضطربٌ معنایش این باشد خب این منافات با وثاقت دارد. اما مضطربٌ ایشان می‌فرماید معنایش این است که نه، یعنی گاهی از ثقه نقل می‌کند، گاهی از غیر ثقه نقل می‌کند، یک روال واحدی ندارد. مضطربٌ فی الحدیث معنایش این است. «فإنّ الاضطراب فی الحدیث لاینافی وثاقة الراوی اذ الاضطراب بمعنا عدم الاستقامة‌ فی نقل الحدیث» حالا عدم الاستقامة اگر فقط گفته بود. خب این عدم الاستقامة یعنی چی؟ یعنی گَل و قاطی می‌کند؟ نه. «فکما أنّه یروی عن الثقة یروی عن غیره» این معنای اضطراب و مضطربٌ یعنی این. «و هذا لاینافی الوثاقة» بنابراین این دو تا شهادت از ناحیه ابن غضائری و از ناحیه نجاشی این‌ها نمی‌توانند جلوی اخذ به آن شهادت ابن مسعود را بگیرند. و ابن مسعود که رجلٌ ثقةٌ عادلٌ و شهادتش حجت است، از قدمای اصحاب هم هست، بنابراین اخذ به شهادت ایشان می‌کنیم و می‌گوییم محمد بن احمد نهدی ثقةٌ. خب این فرمایش محقق خویی قدس سره.

این فرمایش از جهاتی محل حالا تأمل است باید بررسی بشود؛

یک، این که ایشان مسلّم گرفتند توثیق نجاشی را که «ثقةٌ».... ببخشید کشی را، یعنی کشی که نقل از ابن مسعود کرده.

این محل اشکال هست به این جهت که همان طور که عبارت ابن داود را... ابن داود این جوری بود؛ ابن داود در رجالش در قسم اول که مال کسانی است که در وَرد فیهم التوثیق، آن جا فرموده که.... در صفحه 162:

«محمد بن احمد بن خاقان النهدی ابو جعفرٍ القلانسی کش کوفیٌ خیّرٌ غض ضعیفٌ فسیأی فالضعفاء»

که آن سیأتی هم صفحه 243 هست که آن جا گفته «حمدان ابو جعفر غض ضعیفٌ» این «غض» علامت غضائری است، «کش» مال کشی است.

خب شما می‌بینید عبارت کشی را که ایشان نقل می‌کند «ثقةٌ» ندارد. «خیرٌ» دارد. «کوفیٌ» که نه فقیهٌ دارد نه ثقةٌ دارد. فقیهٌ را علامه نقل نکرد، ایشان هم فقیهٌ را نقل نکرد، هم ثقةٌ را. گفته «کوفیٌ خیّرٌ».

خب بنابراین ما نمی‌دانیم نُسخ کشی مختلف می‌شود. این که بأیدینا است الان، ثقةٌ دارد. آن که به ید علامه بوده، آن هم ثقةٌ دارد به حسب نقل علامه. ولی آن که به دست ابن داود بوده این ندارد و ایشان نقل نکرده. پس این نشان می‌دهد که نُسخ این اختلاف دارد و چون ما خودمان طریق معنعن نداریم به این کشیّ موجود. این کشی موجود اطمینان اجمالی به آن داریم چون تواتر اجمالی مثلاً دارد و امثال این. اما نه بکل لفظٍ لفظٍ و کلمةٍ کلمةٍ. فلذا است که وقتی اختلاف در نقل شد این چنین می‌شود.

خب إن قلت که «خیّرٌ» یکفینا. جواب این است که این «خیّر»‌ معنایش چیست. «خیّر» یعنی کارهای خیر می‌کند مثل امروز می‌گویند خیّرین مدرسه‌ساز مثلاً. خیّرٌ یعنی کارهای خیر انجام می‌دهد برای مردم، آبادانی‌هایی دارد، کارهایی دارد. خب اگر این باشد که هیچ دلالت بر وثاقت نمی‌کند. اگر «خیرٌ» باشد بله. آدم خیری است، یعنی از اخیار است. خیرٌ باشد ممکن است بگوییم که یا دلالت بر وثاقت می‌کند یا مدح است. لااقل می‌شود حسن، روایتش می‌شود حسن. اما این معمولاً حالا نُسخی که ما داریم تشدید گذاشتند «خیّرٌ» حالا این‌ها چون ضبط آن جوری نبوده دیگه که حالا حتماً تشدید می‌گذاشتند، نمی‌گذاشتند، این‌ها خیلی در این نُسخ قدیمه و این‌ها به خصوص این‌ها که مقابله ندارد و ما الان از یک قرائت و سماعی از آن سراغ نداریم. این قرائت و سماع خیلی مهم بوده، خیلی به درد می‌خورده که متأسفانه این‌ها مهجور شده و دیگه متروک شده. برای همین چیزها بوده. یعنی یکی از فوائدش این‌ها بوده که چه جوری گفته آن، «خیّر» گفته آن نویسنده یا «خیر» گفت آن جا. و هکذا بعضی جاهای دیگه که به حرکات معنا را عوض می‌کند، معنای کلمه را عوض می‌کند. بنابراین این مردد است؛ خیّر است، یا خیر است؟ خیّر باشد دلالت ندارد، خیر باشد ممکن است بگوییم دلالت بر وثاقت هم می‌کند چون یعنی من الاخیار است. نمی‌شود کسی من الاخیار باشد و عادل نباشد. اگر چه محل تأمل هم هست چون می‌شود گفت کسی عادل است ولی ثقه نیست. خب می‌شود من الاخیار باشد ثقة نباشد. چطور؟ چون وثاقت عبارت است از این که تعمد بر کذب ندارد، سهو و نسیانش هم خارج از متداول نیست این می‌شود ثقه. اما اگر کسی اورع الناس است ولی یک ذره آلزایمر دارد. خب این عادلٌ پشت سرش هم می‌شود نماز خواند، ولی لیس بثقةٌ که خبرش را... چون چیه چون در اثر این فراموشی که دارد گل و قاطی می‌کند، آدم اطمینان ندارد که، اطمینان نوعی یعنی نیست که این حرف را دارد درست نقل می‌کند. و توی تجربه هم شاید شما برخورده باشید، افرادی هستند که واقعاً آدم‌های خوبی هستند، آدم در این که تعمد در کذب ندارند و امین است و خلاف آن چه که می‌داند نمی‌گوید، اما کثیر الاشتباه است، کثیر الخطاء است، به طور ناخودآگاه خودش هم نمی‌داند که دارد جابجا می‌گوید، خطا می‌کند. آن که می‌گوید ثقةٌ معنایش این است که تعمد در کذب ندارد، ضابط هم هست. از ثقةٌ عدالت در نمی‌آید ولی احتراز عن تعمد الکذب در می‌آید. خب من الاخیار است، من الابرار است، من العدول است. این در نمی‌آید این که وثاقت هم دارد. مگر این که ما به اصالة السلامة تمسک کنیم و ضمیمه کنیم. بگوییم خب این دارد شهادت می‌دهد تعمد در کذب ندارد، از آن طرف هم بنای عقلاء همین طور که در اشیاء بر سلامت است، مادامی که خلاف آن ثابت نشده در انسان‌ها هم بنابر این است که سلامت حفظ دارد و سهو و نسیان و خطای او متعارف است که این منافات با وثاقت ندارد.

سؤال: ؟؟؟ این اخیراً اولاً مصطلح شده..

جواب: نه، ممکن است خیّر بیش از این نیست. یعنی صاحب خیر است. یعنی یبرز عنه الخیرات. توی لغت هم یعنی همین است. حالا بروید المنجد و این‌ها را نگاه کنید. خیّر به این معنا نیست که حتماً من الاخیار است. خب یعنی یفعل الخیر، کارهای خیر انجام می‌دهد.

سؤال: رجال وقتی می‌نویسند به تناسب؟؟

جواب: هیچ به تناسب ؟؟؟ این‌ها تعریفش را دارند می‌کنند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، این‌ها را رجال نمی‌نوشتند. حرف‌هایی که راجع به افراد زده شده توی این جا نقل می‌کنند. آن جا از ابن مسعود سؤال کردند این چه جور است، این‌ها چه جور آدم‌هایی هستند گفت کوفیٌ فقیهٌ ثقةٌ خیّرٌ.

سؤال: ؟؟؟ خیّرٌ اهل انفاق بوده و این‌ها.

جواب: بله، یکی از صفاتش هست، برجستگی‌هایش هست. چون بعضی‌ها خبر حسن را حجت می‌دانند دیگه یعنی کسی که ممدوح است.

این اشکال اول است که وجود دارد. اللهم الا این که این جوری بگوییم در دفع این اشکال.

یک، این که بگوییم این جا از دوران امر بین زیاده و نقیصه است. خب نقل علامه و این کتب ما بایدینا که دارد. حالا البته این که می‌گوییم دارد هم این است که حالا همه را که ما ندیدیم. حالا این‌هایی که الان مثلاً بعضی‌هایش چاپ شده. خیلی وقت می‌خواهد این‌ها، مراجعه به این‌ها. یعنی فقه و رجال و این‌ها چون کارهای ریزه‌ کاری دارد فرصت فراوانی می‌خواهد که آدم تک تک این نسخه‌ها را هم ببیند که مرحوم شیخنا الاستاد واقعاً این جوری بود به حسب یک نسخه از منتقی مثلاً‌ نقل اجماع است، حالا منتقاهای مختلف که نقل اجماع که می‌کند توی همه‌اش هست یا نه. یا این عبارت در همه‌اش هست یا نه.

خب بگوییم این جا هم از دوران امر بین زیاده و نقیصه است و اصل عدم زیاده است که بارها گفتیم اصل عدم زیاده است یعنی چی؟ یعنی اصل عدم زیاد کردن آن کسی است که زائد را دارد نقل می‌کند بلکه واقعاً بوده. چرا؟ برای همان مطلبی که معروف است و گفته می‌شود که انسان خیلی قلیلاً ما اتفاق می‌افتد که سهو کند و چیزی را اضافه کند. اما کثیراً ما اتفاق می‌افتد که چیزی را که شنیده و دیده یادش برود بگوید. پس در دوران امر بین زیاده و نقیصه آن که مظنون انسان بل مطمئنٌ به من الانسان است این است که این زیاده نکرده. آن که نگفته یادش رفته نه این که گفته سهو کرده و از پیش خودش اضافه کرده. نه، این دارد درست می‌گوید. آن که نگفته یادش رفته. حالا این جا می‌شود گفت که ابن داود چشمش یکهو مثلاً ... آخه آن وقت استنساخ می‌کرده از آن جا برمی‌داشته بنویسد یا چشمش ندیده یا وقتی نگاه کرده خواسته بنویسد فراموش کرده، سهو کرده. اما علامه که دارد نقل می‌کند یا این نسخی که الان وجود دارد و ما می‌ّبینیم در آن هست این زیاده دارد و اصل این است که این جور نشده.

خب اگر کسی این قاعده را قبول داشته باشد این جا می‌تواند بگوید که بله وثاقت ثابت است و آن نسخه مقدم است. و لکن بارها تبعاً لمرحوم امام قدس سره عرض کردیم که این قاعده لا اصل لها. بله مظنون هست ولی ما دلیلی بر حجیت این نداریم. عقلاء هم این جوری نیست که در موارد احتجاجات بیایند این کار را بکنند. در موارد احتجاج‌هایشان بیایند در دوران امر بین زیاده و نقیصه اصل را بر عدم زیاده بگذارند. بله مگر یک خصوصیاتی مکتنف باشد اطمینان برای آن‌ها پیدا بشود. اما مجرد این مطلب که آن ... آن نه. حالا مثلاً توی وقف‌نامه‌ها، توی وصیت‌نامه‌ها یک کسی می‌گوید روز فلان پهلوی پدرتان بودید، وصیت کرد گفت ثلث این جا را بدهید به فلان جا. آن هم همان را نقل می‌کند می‌بیند نبود ثلث. آن را نقل نمی‌کند. ولی یک وصیت را دارند نقل می‌کنند من ساعةٍ واحدة. ساعت هشت او می‌گوید ما آن جا بودیم، وصیتش این بود. آن هم می‌گوید وصیتش این بود. آن وصیت این است که ثلث را بدهید به فلان جا. آیا ورثه قبول می‌کنند. می‌گویند اصل این است که آن ؟؟؟ معلوم نیست این آقا ثقه است. چون وقتی پای احتجاج پیش می‌آید، پای این بیاید که بخواهد ضرر بر عده‌‌ای وارد بشود و این‌ها این جاها ثابت نیست که عقلاء چنین کاری را انجام بدهند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، یک وقت نفی می‌کند او. یعنی آن علتی را ذکر می‌کند که آن حواسش پرت شد آن موقع. یا یک چنین چیزی می‌گوید مثلاً. و الا صرف این نه. خب این مبنایی است دیگه. این دیگه جای بحث این قاعده هم... این قاعده‌ مهمه‌ای است که جای بحثش در اصول است و متأسفانه توی اصول مطرح نشده لابلای کلمات گاهی از آن نام برده شده و بحث شده. امام در بعض من زاد فی صلاته ؟؟؟ آن روایت در بحث خلل آن جا فرمودند که این قاعده درست نیست.

و اما این یک راه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: کدام را؟

سؤال: تضعیف‌هایی که شده.

جواب: حالا می‌گوییم حالا. حالا داریم بررسی می‌کنیم این مطالبی که گفتیم. الان داریم می‌گوییم چی؟ الان حرف این بود که این اصلاً محقق خویی می‌گوید یک ثقةٌ این جا داریم آن دو تا را هم که هلاک کردیم آن دو تا را، از بین بردیم. پس بنابراین ثقةٌ می‌ماند و نأخذ بها. و می‌گوییم ثقةٌ. حالا اشکال اول این است که ثقةٌ کو؟ ثبّت العرش ثم انقش. اصلاً کو ثقةٌ؟ این ثقةٌ که شما می‌خواهید اخذ کنید به آن و معارضش را جواب می‌دهید خود این ثقةٌ کو؟ این ثقةٌ از کشی است، کشی از ابن مسعود است، ابن داود این عبارت کشی را نقل کرده، ثقةٌ توی آن نیست. علامه درست است و این نسخه‌ای که الان در دست ما است درست است این دارد. پس دوران امر بین زیاده و... این ثابت پس نیست. می‌ماند آن خیّرٌ یا آن خیرٌ آن هم که آن حرف‌ها در آن بود. خیّرٌ شاید باشد.

پس ثابت نیست که این ثقةٌ در باره این آقا گفته شده باشد. حالا می‌خواهیم تخلص از این اشکال کنیم.

راه اول برای تخلص این است که چی بگوییم؟ بگوییم دوران امر بین زیاده و نقیصه است. و اصل عدم زیاده است. از این راه بگوییم، این جوابش این بود که عرض کردیم که نه، این قاعده تمام نیست.

راه دوم این است که اطمینان به وجود پیدا کنیم از باب تراکم نقل در آن طرف و تفرد ابن داود در این طرف. خب این نُسخ متعدده‌ای که الان بایدینا است می‌بینیم ثقةٌ را دارد. کشی‌هایی که الان مختلف است، چاپ هند است، چاپ نجف اشرف است، چاپ تهران است که این‌ها هم با نسخه‌های مختلف مقابله شده. این‌ها که مثلاً دارد الان. کسانی هم که در طبقات دیگر مثل نقد الرجال تفرشی، مثل استرآبادی، مثل رجال‌هایی که مال قرن‌های قبل نوشته شده این‌ها هم از کشی که نقل می‌کنند کلمه ثقةٌ را نقل می‌کنند. بنابراین آن چه که در این نسخ ما بایدینا خود این است و مثل علامه هم که طریق دارد و نقله دیگر هم که از کشی دارند نقل می‌کنند همه این‌ها ثقةٌ را نقل کردند. ولی این طرف تفرّد بعدم النقل جناب ابن داود. در این جور موردی که تراکم نقل بر نقل ثقةٌ هست و یک نفر تفرّد کرده این جا ادعای این که انسان اطمینان پیدا کند که این اشتباه کرده و این وجود دارد به خصوص با توجه به همان نکته‌ای که در آن قاعده گفته شد. آن نکته نکته... اصلش که درست است، خودش به تنهایی گفتیم کافی نیست. آن نکته که اضافه کردند و زیاده کردند خیلی مستبعد است ولی نقیصه این چنین نیست وقتی که چاشنی آن مطلب این بشود که من له الطریق الی هذا الکتاب این ثقةٌ را نقل کرده مثل علامه و غیر علامه هم.

دو، نسخ متوفره بایدینا که چاپ‌های مختلف است و با نسخ مختلف مقابله شده، دارد. نقله از این کتاب مثل کتب رجالی دیگر مال قرون قبلی و بزرگانی که آن‌ها هم به خصوص مثل تفرشی که خیلی دقیق است و اهمیت می‌دهد به صحت نسخه و این‌ها و ظاهراً ایشان است که می‌گوید پنج نسخه از رجال نجاشی پهلوی من بوده. یعنی حالا دقت داشته که حالا یک نسخه پیدا کند از روی آن نقل کند نبوده، این جور دقت می‌کردند و اعمال تدقیق کردند این مجموعه وقتی ثقةٌ داشته باشد و ایشان متفرد در عدم باشد اطمینان حاصل می‌شود. بنابراین ما اعتمد علیه برای رفع این اشکال همین مسأله است که یک اعتماد شخصی اگر کسی برای او پیدا نشد هیچی، این اعتماد شخصی با توجه به این خصوصیات هست که این راجع به ایشان ثقةٌ هست. پس اشکال اول که می‌گفت اصلاً ثقةٌ ثابت نیست این حل شد. اما حالا ببینیم این تعارض با کلام نجاشی و با کلام ابن غضائری که آقای خویی آن جور جواب داد این تعارض به این نقل می‌شود جواب داد یا نه ان شاء‌الله فردا. و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه.**